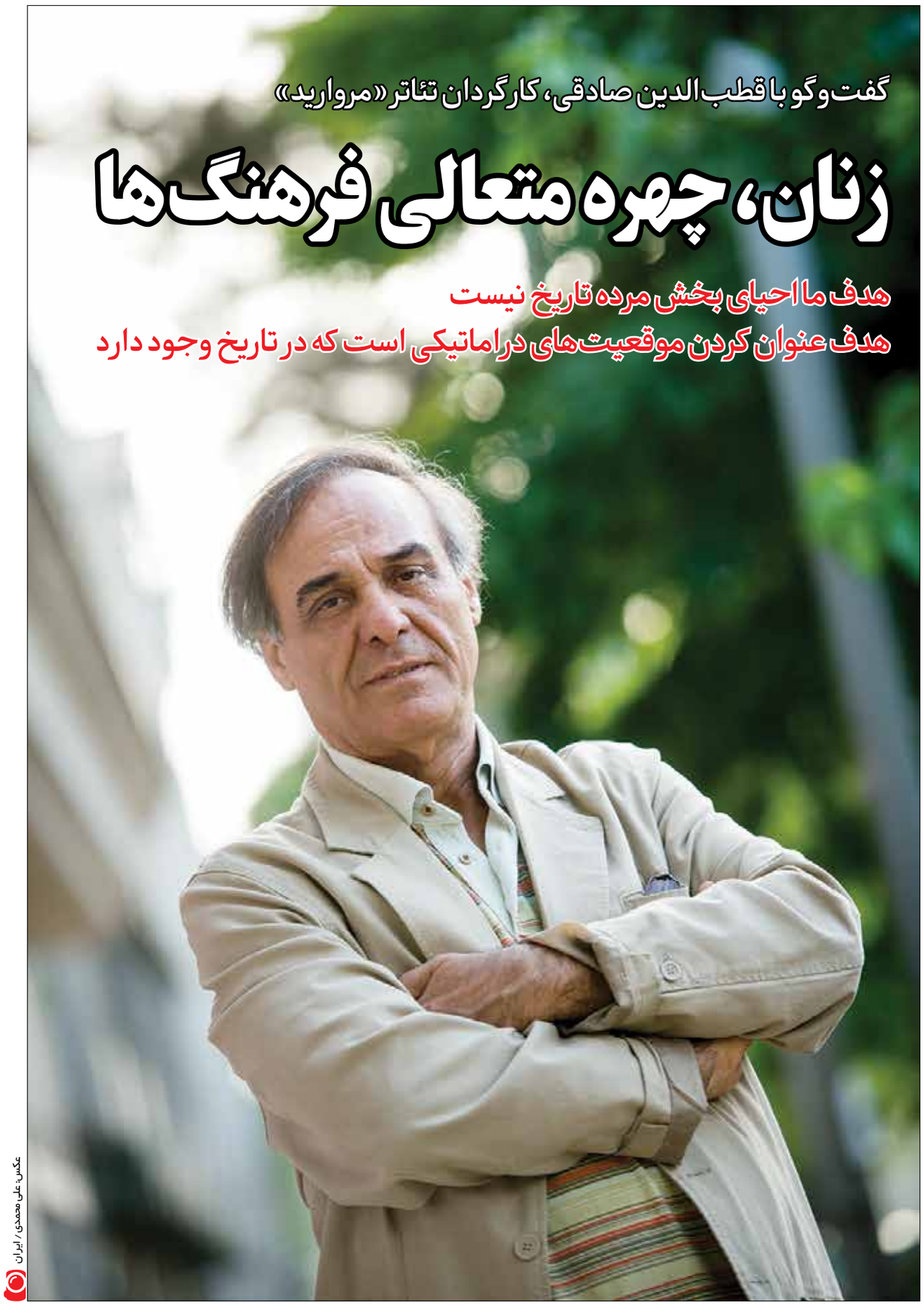
گفت‌وگو با قطب‌الدین صادقی، کارگردان تئاتر «مروارید»

زنان، چهره متعالی فرهنگ‌ها

هدف ما احیای بخش مرده تاریخ نیست
هدف عنوان کردن موقعیت‌های دراماتیکی است که در تاریخ وجود دارد



عکس: علی محمدی / ایران

شکوه مقیمی

از آخر آغاز می‌کنیم، زمانی که روح دختری به نام گلبهار در پایان نمایش با آینه‌ای که سیاهی سالن را بازتاب می‌دهد روی صحنه می‌آید و بر بالین جنازه خواهرش، «مروارید» می‌نشیند؛ آینه نماد آگاهی و اندیشه الهی است و راهی میان جهان ما و ارواح، گلبهار آمده است تا با صداقتی آینه‌وار، بر معصومیت خود، مروارید و دیگر زنان قربانی جنگ‌ها و غارت‌ها سوگند بخورد. مروارید، نمایش جدید قطب‌الدین صادقی، داستانی ساده اما واقعی را از «تاریخ جهانگشای جوینی» گرفته است. پیرزنی که مرواریدی را قورت داده و از سربازی که وظیفه کشتن او را دارد وقت قضای حاجت می‌گیرد اما سرباز به او مهلت نمی‌دهد و پس از کشتنش، شکم او را می‌درد و مروارید را بیرون می‌کشد. صادقی این قصه را ورزداده و مرواریدی از آن بیرون کشیده است که هم می‌تواند نماد ثروت مادی کشوری چون ایران باشد، هم ارزش‌های اخلاقی آن؛ هم نماد زنانی که در تاریخ قربانی خشم جنگ شده‌اند، هم انسان‌هایی که تن به ذلت نسپردند. مروارید صادقی شاهزاده‌ای است که مرواریدهایش را میان مردم پخش کرده تا شاید بتوانند جانشان را بخرند و خود برای زنده ماندن تن به خواری نمی‌سپارد. صادقی با نمادهای بسیار از لطمه‌ای که بیگانگان، بویژه قوم مغول به این خاک وارد کرده‌اند سخن می‌گوید؛ سرزمینی که بارها مورد حملات بسیاری قرار گرفته است و هنوز در تیررس بسیاری از تندبادها قرار دارد. در ادامه گفت‌وگوی «ایران» با صادقی را که همواره در جست‌وجوی زبان، نماد و تئاتر ملی است، می‌خوانید:

■ آیا «تاریخ جهانگشای جوینی» تنها یک تاریخ‌نگاری است یا شما وجوه هنری هم در آن دیدید که به سراغش رفتید؟

این کتاب وقایع‌نگاری حمله مغول توسط عطاملک جوینی، یک سیاستمدار وابسته است که بیشتر در ستایش پیروزی این قوم نوشته است. لابه‌لای این حمد و ستایش‌ها چند قصه واقعی هم تعریف می‌کند که برای ما ارزشمند است و سندیت تاریخی دارد و به طور نمادین موقعیت‌های فوق‌العاده پیچیده و تکان‌دهنده و غیرقابل‌باوری را نشان می‌دهد. یکی از اهداف «گروه هنر» جست‌وجوی نظم و معنا در گذشته است و کتاب‌های تاریخی که به شکل عینی، نه ذهنی و با خیالبافی این گذشته را بیان می‌کنند منبع است، مثل تاریخ بیهقی یا همین تاریخ جهانگشا.

استفاده از این منابع و پرداخت آنها یکی از راه‌های رفتن به سمت تئاتر ملی و شناخت تصویر تاریخی است، بویژه که موقعیت‌های دراماتیک پیچیده و عجیبی هم دارند که می‌توانند دستاویزی برای خلق درام خود ما باشند. اغلب درام‌هایی که الان نسل جوان اجرا می‌کنند اقتباس‌های دم‌دستی و کپی‌های درجه‌چندم از آثار غربی است و هیچ کس در راستای تئاتر خودمان گام برنمی‌دارد؛ این همه دوری از فرهنگ، تاریخ و انسان ایرانی رایج شده است. خود من تربیت‌شده سوربن هستم اما معتقدم که باید در مورد جامعه خودمان کار کنیم و نباید همیشه مفسر دیگران باشیم تا برای ۵۰سال آینده دست تئاتر و هنرمان پر باشد. باید به سوی منابع و آثاری برویم که هویت و فرهنگ گذشته‌مان را شهادت دهند. این نخستین اصل گروه ماست. پس از این ما به دنبال تعدد تجربیات هستیم و انواع تئاتر را کار می‌کنیم؛ این نوع کار بر آثار تاریخی با یک زبان شسته‌ورفته تولیدی، نه ترجمه‌ای یکی از اهداف ماست. خلق و به نمایش در آوردن آثاری که از انسان ملی ما بیرون بیاید.

■ از تألیف تاریخ جهانگشا قرن‌ها گذشته و میراث مهمی را برای ما به جا گذاشته است. آیا هنر معاصری که داریم می‌تواند چنین نقشی را برای آیندگان داشته باشد؟

قطعاً. گوته می‌گوید ملتی که گذشته‌اش را نفهمد محکوم به از سرگیری آن است. چرا در انگلیس مدام شکسپیر را به شکلی نو تکرار می‌کنند؟ اینها تاریخ را تبدیل به بعدی فرهنگی کرده‌اند و از آن می‌آموزند. هدف، احیای بخش مرده تاریخ نیست، هدف عنوان کردن موقعیت‌های دراماتیکی است که در تاریخ وجود دارد که می‌توانند هنر ما را رشد دهند و شکل هنری ما شوند. برخی حوادث تاریخ دارای موقعیت‌های دراماتیک فوق‌العاده و برخی شخصیت‌ها دارای ابعاد دراماتیک عجیبی هستند که از اینها می‌توان برای خلق اثر هنری سود جست. چرا باید مدام نمایشنامه‌های غربی که نه شخصیت آنها را می‌شناسیم، نه موضوع ما را دارند و زبان و سبک و شیوه آن به جامعه و دوران ما نمی‌خورند را بازتولید بی‌کیفیت کنیم. ما باید از چیزهایی صحبت کنیم که می‌شناسیم و به ما انگیزه می‌دهند که خودمان را بیشتر بشناسیم.

■ شباهت مروارید که ۸ قرن پیش اتفاق افتاده است با جهان معاصر چیست؟

ممکن است دیگر مغول از ترکستان مرکزی نیاید اما در این دوره داعش می‌آید، امپراتوری جدید عثمانی می‌آید. هنوز احتمال یورش کشورهایی به کشورهای دیگر به قصد غارت و خطر یورش اقوام وحشی به منطقه ما وجود دارد. این مسأله همیشگی ما بوده است، اینکه همواره توسط افرادی ویرانگر مورد هجوم قرار گرفته‌ایم، حالا این هجوم گاهی در چهره استعمار ظاهر می‌شود و همواره خطر از دست رفتن ثروت‌ها و منابع را داشته‌ایم و متأسفانه دشمنانمان را عقب مانده تصور کرده‌ایم.

■ یعنی چون دشمنان را دست‌کم گرفتیم با این همه شکست و هجوم در طول تاریخ مواجه شدیم؟

بله، ما جاهایی کم‌کاری کردیم که این کم‌کاری به همراه ترس ایجاد شده از قِبل آن موجب شکست ما بوده است. ما در مورد خودمان و هویتمان خوب فکر نکرده‌ایم و همواره شعار داده‌ایم. مسأله اصلی ما هویت است و هر کسی آمده است خواسته آن را از ما بگیرد. در زبان همه ما وطن‌پرستیم اما این ادعا در لحظات بحرانی و درشت سنجیده می‌شود. شما در شرایط بحرانی نشان می‌دهید چند مرده حلاجید.

■ چرا یک زن محوریت نمایش شما را برعهده دارد؟

بحث روانشناسان اجتماعی این است که همه ارزش‌های متعالی یک جامعه در چهره «زن» متجلی است و پیشتازی و قدرت روانی و فرهنگی یک جامعه از زنان آن نشأت می‌گیرد. زن نماد فرهنگ کشورها است. در هر غارت و جنگی هم نخستین کسانی که ضربه می‌خورند زنان و کودکان هستند، زیرا با غارت آنان فرهنگ کشورها فلج می‌شود. زنان مرکز ترقی یا پسرفت هر جامعه‌ای هستند، اگر زنان پیشرفته باشند جامعه پیشرفت می‌کند و اگر آنان را وادار به پسروی کنید جامعه به عقب می‌رود. زن در سراسر جهان بسیار نمادین است؛ در «مروارید» خواستم به زن ایرانی بپردازم آن هم نه چهره مفلوک و قربانی و جنبه ترحم‌آمیزی که همواره وجود داشته، بلکه خواستم نشان دهم در شرایط سخت زنان خردورز با اعتماد به نفس بوده‌اند که قدرت بیان و اندیشه داشته‌اند تا از خود و سرزمین‌شان دفاع کنند. خواستم ظرفیت زن ایرانی را از نقاط بحرانی شدید کشف و به آنها ادای احترام کنم.

■ چرا بازی شخصیت مروارید برون‌ریزی زیادی نداشت؟

نمی‌خواستم مروارید توأم با ضعف باشد، برای همین حتی درد و نعره‌هایش را فرو می‌خورد که مبادا دشمن، ناله‌ها و ضجه‌هایش را بشنود.

■ تأثیر حمله مغول بر فرهنگ و هنر ما چه بوده است؟

آنها ۶میلیون جمعیت شهری را در آن زمان کشتند، چیزی معادل ۶۰۰ میلیون این زمان. آنها نخستین چیزی که از بین بردند معنویت، درون و اعتماد به نفس ایرانیان بود و به ایرانیان وحشت مرگ را آموختند و از نظر اخلاقی ما را بسیار مفلوک و فاسد کردند.

■ برای همین، کسانی چون حافظ منزوی و درونگرا شدند؟

بله، یکی از کارهای عرفان احیای این معنویت اخلاقی است و بر جهان درونی ویران شده ایرانیان کار کرد تا ویژگی‌هایی چون فروتنی و دوری از حب دنیا را به آنها بازگرداند. ما باید کشف کنیم چرا این گونه شدیم و دنبال چیزهایی بگردیم که هنوز دست نخورده است. «هانا آرنت» از خشونت مبتذل سخن می‌گوید، خشونتی که آنقدر زیاد می‌شود که همه آن را می‌پذیرند و قبحش می‌ریزد. بعضی‌ها در این میان تسلیم این خشونت نمی‌شوند، این مقاومت یا فطری است یا تربیتی یا بر حسب شرایط. من در این آثار دنبال قسمت عظیمی که خشونت را پذیرفتند نیستم، من دنبال آن اقلیتم که خشونت و بی‌اخلاقی را نپذیرفتند. در واقع به جای آنکه حکم به تسلیم دهم عده‌ای را می‌یابم که تسلیم نمی‌شوند تا آنها را الگوی خود و جامعه کنم تا انسان‌ها با عظمت روحی و فکری شخصی خود باقی بمانند، این آدم‌ها الگوهای سازنده هستند. من آدم کوچولوها را دوست ندارم. مروارید هم از اقلیت کوچک ممتازی است که تسلیم نمی‌شود.

هنرمندانی هم که اسمشان در تاریخ مانده از همین دسته‌اند!

قطعاً! از ۴۰۰ نفری که در دربار محمود و مسعود غزنوی شعر گفته‌اند و در ثروت غرق بودند آیا شعری در حافظه ما مانده است؟ اما فردوسی تنها بود و شاهنامه‌اش به تمام زبان‌ها ترجمه شده است.

■ در تاریخ معاصر ما نیز چنین اسطوره‌هایی را سراغ دارید؟

زیاد داریم. امثال میرزا کوچک‌خان، پسیان، غلامرضا تختی، خسرو گلسرخی و... کم نیستند. حوزه فرهنگی ما منطقه‌ای است. مثلاً سنجرخان در کردستان با ۲۰۰ تفنگچی روسیه را شکست داد. باید اینها را بکاویم، در موردشان کار کنیم تا از حالت فراموش شده به تاریخ درآیند و تبدیل به الگوهای فرهنگی ما شوند. ما در این زمینه کم‌کاری کرده‌ایم.

■ آن عروس بزرگ در مرکز صحنه نماد چیست؟

نماد سرزمین ما. همه اجساد لباس سفید بر تن دارند. خواستم با این سپیدی بر پاکی و عصمت آنها شهادت دهم. قربانیان جنگ آدم‌های پاک هستند.

■ کتاب‌های سوخته نماد دانش غارت‌شده ماست؟

بله، غارتگران هنگام غارت به دو شکل دانش ما را نابود کردند؛ اول از همه کتابخانه‌ها و مراکز علمی ما را سوزاندند و بعد از آن متخصصان و صنعتگران ما را. مهاجمان متخصصان را نمی‌کشتند بلکه آنها را با خانواده‌شان به مغولستان فرستادند و علاوه بر ویرانی که درست کرده بودند بنیه فرهنگی و فنی ما را غارت کردند. ما در دوره سامانیان راسته کاغذفروشان داشتیم، این یعنی مردم ما بسیار می‌نوشتند اما غزنویان همه اینها را آتش زدند. در همان دوره دانشجویان ایرانی بورسیه می‌شدند یا از سراسر جهان برای تحصیل در مراکز علمی ما می‌آمدند. مروارید هم نماد مستقیم غارت همه چیز است.

■ با آینه‌ای که به دست گلبهار، خواهر مرده مروارید روی صحنه می‌آید چه چیزی را خواستید بیان کنید؟

در فرهنگ ایرانی بر سفره هفت‌سین آینه می‌گذارند زیرا آینه نماد نور و ایزدمهر است. همچنین آینه نماد روح و معنویت است و جلوی عروس و داماد آینه می‌گذارند تا آن دو ابتدا روح یکدیگر را ببینند. آینه من حکم بر پاکی و معنویت دختران کشته شده است. روح مروارید مثل آینه دست نخورده است. او با وجود سرنوشت غمبارش در اوج عظمت روحی کشته شد. شاید او و زنان و مردانی چون او از نظر بدنی و جسمانی تسلیم شدند اما روح آنها اسیر نشد.

■ نمادها چه کاربردی دارند؟

زبان مسلط در اجرای تئاتر جهان نمادین است. نماد یا وجود دارد یا ندارد، من نماد را نمی‌سازم بلکه استعاره فردی خود را از آن دارم. نمادها هزاران سال است که در فرهنگ‌های گوناگون هستند. وقتی می‌خواهید قصه و موقعیتی را در تئاتر تعریف کنید کاملاً به شکل نمادین این کار را می‌کنید. صندلی نماد سلطنت است، یک تشت می‌تواند نماد فرات باشد و مخاطب این نماد را می‌پذیرد و هزاران نماد دیگری که در طول تاریخ ساخته شده‌اند. ایجاد نماد هزاران سال زمان برده و هر نماد حکم بر معنایی عمیق می‌دهد. امکان گویایی صحنه و قصه ما از طریق رئالیسم وجود ندارد و تنها با نماد امکانپذیر است. رئالیسم متعلق به سینما و تلویزیون است. مخاطب تئاتر نمادهای تئاتری را قبول می‌کند. بیان تئاتر نمادین است و نمی‌تواند ادای رئالیسم را در بیاورد. این نمادها فشرده اندیشه و روابط و معناهایند و ما از طریق آنها صحبت می‌کنیم چراکه راه دیگری نداریم؛ روایت تاریخ ۳۰ ساله یک کشور تنها از طریق نماد امکانپذیر است. سمبل‌های هر کشور، زبان اصلی صحنه و تئاتر آن است و وظیفه ما استفاده از زبان نمادینی است که متعلق به فرهنگ خود ماست. نماد کشورهای دیگر به درد ما نمی‌خورد زیرا نمادها از دل تاریخ و فرهنگ یک جغرافیا بیرون می‌آیند و در دیگر جغرافیاها کاربردی ندارد.

نیم‌نگاه

■ گوته می‌گوید ملتی که گذشته‌اش را نفهمد محکوم به از سرگیری آن است. چرا در انگلیس مدام شکسپیر را به شکلی نو تکرار می‌کنند؟ اینها تاریخ را تبدیل به بعدی فرهنگی کرده‌اند و از آن می‌آموزند.

■ نمی‌خواستم مروارید توأم با ضعف باشد، برای همین حتی درد و نعره‌هایش را فرو می‌خورد که مبادا دشمن، ناله‌ها و ضجه‌هایش را بشنود.

■ غارتگران هنگام غارت به دو شکل دانش ما را نابود کردند؛ اول از همه کتابخانه‌ها و مراکز علمی ما را سوزاندند و بعد از آن متخصصان و صنعتگران ما را.

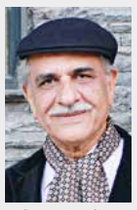
■ نماد کشورهای دیگر به درد ما نمی‌خورد زیرا نمادها از دل تاریخ و فرهنگ یک جغرافیا بیرون می‌آیند و در دیگر جغرافیاها کاربردی ندارد.



عکس: ایران تئاتر

یادداشت

بازخوانی رنج وطن



احمد کامیابی مسک
منتقد تئاتر

قطب‌الدین صادقی و بهرام بیضایی همواره به تاریخ ایران اهمیت داده‌اند و براساس داستان‌های تاریخی و گاه عامیانه، نمایشنامه‌های ماندگاری نوشته‌اند. اینها پیروان فردوسی بزرگ هستند که هویت ملی زن و مرد ایرانی را در قالب تئاتر ارائه می‌دهند ضمن اینکه صادقی در انتخاب موضوع و فن نمایشنامه‌نویسی نیز بسیار ماهر است. تئاتر او، تئاتری متعهد، ملی و ماندگار است که بر شناخت جوانان از میهنشان می‌افزاید. آثار اقتباسی او از تاریخ، بخصوص موجب شناخت بیشتر رنج‌هایی می‌شود که نیاکان ما در طول تاریخ تحمل کرده‌اند. «مروارید» اقتباسی استادانه از تاریخ جهانگشای جوینی است؛ این کتاب، تاریخ‌نگاری حمله مغول به ایران است که هرآنچه در حمله تازی‌ها از بین نرفته بود را نابود کردند و ویرانی‌های بزرگی بر جا گذاشتند. مروارید علاوه بر اینکه به تسلیم اکثریت مردم در مقابل اقوام بیگانه اشاره می‌کند به زیبایی و ماهرانه با عوامل صحنه‌ای و بازی‌های زیبای بازیگرانش به مسأله زنان و مقاومت آنها در برابر بیگانگان پرداخته است؛ مقاومت‌هایی که این روزها هم در منطقه خاورمیانه دیده می‌شود.

گروه جنایتکار داعش، آثار شکوهمند تمدن باستانی این منطقه را تبدیل به خرابه می‌کند. در گذشته غارتگران از سرزمین‌های خشک و بی‌آب و علف می‌آمدند تا نخست شکمشان را سیر کنند و سپس غنایم ملت را بربایند آنها باغها و مناطق حاصلخیز را با کشتار همگانی تصاحب می‌کردند و زنان مبارز را آزار می‌دادند. مروارید که می‌تواند نام قهرمان تراژدی مروارید نیز باشد داستان کیسه‌ای پر از مروارید است که تنها میراث به جا مانده از شاه و ملکه‌ای شهید است که بانوی شجاع ایرانی برای حفظ آن، جانش را فدا می‌کند تا بتواند آنها را به ملتش برساند. این نمایش مانند هفتاد و هفت نمایش دیگر استاد قطب‌الدین صادقی است که برای نمایاندن خشونت وحشیانه متجاوزان به صحنه رفته است. دکوری بسیار مناسب و گویا در عین زیبایی، نور فنی و دقیق، لباس‌های مناسب زنان جسور و شجاع در نهایت زیبایی بر تن بازیگرانی شایسته این تراژدی که تماشاگران را به هیجان می‌آورند و موضوعی که ساعت‌ها پس از خروج از سالن تئاتر ذهن تماشاگر را به خود مشغول می‌دارد. برای آنهایی که به دنبال تئاتر ملی می‌گردند این گونه نمایش‌ها، نمایش واقعی شایسته این عنوان هستند.